

Submit Date: 24 November 2025

Revise Date: 12 April 2026

Accept Date: 19 April 2026

Initial Publish: 10 May 2026

Final Publish: 22 June 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Right to the City and the Rule of Law in Supporting Vulnerable Groups: An Analysis of the Status of Citizenship Rights in Iran's Urban Legal System

Mohammad Tabrizi Shahravi¹, Mohammad Hossein Jafari*², Iraj Hosseini Sadr Abadi³

1. PhD Student, Department of Law, Ya.C., Islamic Azad University, Yazd, Iran

2. Department of Law, Ya.C., Islamic Azad University, Yazd, Iran

3. Assistant Professor, Department of Law, Judicial Sciences University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: mohammadhossein.jafari@iau.ac.ir

ABSTRACT

The expansion of urbanization in recent decades has transformed cities into the primary context of human social and economic life, thereby increasing the significance of rights and demands associated with urban living. One of the key concepts presented in this domain is the "right to the city," which refers to a set of citizens' rights to equitable access to urban facilities, services, and opportunities. The realization of this right requires the existence of efficient legal and institutional structures capable of ensuring equal access to urban resources through the guarantee of the rule of law. In this context, vulnerable urban groups are among those most exposed to deprivation from urban rights due to economic, social, or physical conditions. The objective of this study is to examine the relationship between the right to the city, the rule of law, and the protection of vulnerable groups within Iran's urban legal system. This research seeks to elucidate the conceptual dimensions of the right to the city, analyze the extent to which Iranian urban laws and regulations address the needs of vulnerable groups, and evaluate the role of the rule of law in safeguarding citizenship rights in urban spaces. The findings indicate that although principles such as social justice, equality of citizens, and support for disadvantaged groups have been emphasized in Iranian laws and legal documents, the fragmentation of regulations, weak enforcement mechanisms, and the absence of a coherent approach in urban policymaking have posed significant challenges to the effective realization of the right to the city for many vulnerable groups. Therefore, strengthening the rule of law in urban governance and reforming existing legal frameworks can play a crucial role in achieving urban justice and providing effective support for vulnerable populations.

Keywords: *Right to the City, Rule of Law, Citizenship Rights, Urban Law, Vulnerable Groups, Urban Justice*

How to cite: Tabrizi Shahravi, M., Jafari, M. H., & Hosseini Sadr Abadi, I. (2027). The Right to the City and the Rule of Law in Supporting Vulnerable Groups: An Analysis of the Status of Citizenship Rights in Iran's Urban Legal System. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(2), 1-23.



تاریخ ارسال: ۳ آذر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۳ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۳۰ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

حق به شهر و حاکمیت قانون در حمایت از اقشار آسیب‌پذیر: تحلیلی بر جایگاه حقوق شهروندی در نظام حقوق شهری ایران

محمد تبریزی شهروی^۱، محمدحسین جعفری^{۲*}، ایرج حسینی صدر آبادی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

۲. گروه حقوق، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

۳. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه علوم قضایی، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: mohammadhossein.jafari@iau.ac.ir

چکیده

گسترش شهرنشینی در دهه‌های اخیر موجب شده است که شهرها به مهم‌ترین بستر زندگی اجتماعی و اقتصادی انسان تبدیل شوند و در نتیجه، حقوق و مطالبات مرتبط با زندگی شهری اهمیت روزافزونی پیدا کند. یکی از مفاهیم مهمی که در این زمینه مطرح شده، مفهوم «حق به شهر» است که به مجموعه‌ای از حقوق شهروندان در بهره‌مندی عادلانه از امکانات، خدمات و فرصت‌های شهری اشاره دارد. تحقق این حق مستلزم وجود ساختارهای حقوقی و نهادی کارآمدی است که بتوانند از طریق تضمین حاکمیت قانون، زمینه دسترسی برابر شهروندان به منابع شهری را فراهم سازند. در این میان، اقشار آسیب‌پذیر شهری از جمله گروه‌هایی هستند که به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی یا جسمی بیش از سایرین در معرض محرومیت از حقوق شهری قرار دارند. هدف این پژوهش بررسی رابطه میان حق به شهر، حاکمیت قانون و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در نظام حقوق شهری ایران است. پژوهش حاضر تلاش می‌کند ضمن تبیین ابعاد مفهومی حق به شهر، میزان توجه قوانین و مقررات شهری ایران به نیازهای اقشار آسیب‌پذیر را مورد تحلیل قرار دهد و نقش حاکمیت قانون را در تضمین حقوق شهروندی در فضای شهری بررسی کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه در قوانین و اسناد حقوقی ایران اصولی همچون عدالت اجتماعی، برابری شهروندان و حمایت از گروه‌های کم‌برخوردار مورد تأکید قرار گرفته است، اما پراکندگی مقررات، ضعف ضمانت اجرا و نبود رویکرد منسجم در سیاست‌گذاری شهری موجب شده است که تحقق عملی حق به شهر برای بسیاری از اقشار آسیب‌پذیر با چالش‌هایی مواجه باشد. از این رو، تقویت حاکمیت قانون در مدیریت شهری و اصلاح چارچوب‌های حقوقی موجود می‌تواند نقش مهمی در تحقق عدالت شهری و حمایت مؤثر از اقشار آسیب‌پذیر ایفا کند.

کلیدواژگان: حق به شهر، حاکمیت قانون، حقوق شهروندی، حقوق شهری، اقشار آسیب‌پذیر، عدالت شهری

نحوه استناددهی: تبریزی شهروی، محمد، جعفری، محمدحسین، و حسینی صدر آبادی، ایرج. (۱۴۰۶). حق به شهر و حاکمیت قانون در حمایت از اقشار آسیب‌پذیر: تحلیلی بر جایگاه حقوق شهروندی در نظام حقوق شهری ایران. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۲)، ۱-۲۳.



مقدمه

تحولات گسترده اجتماعی و اقتصادی در دهه‌های اخیر موجب شده است که شهرها به کانون اصلی زندگی انسانی تبدیل شوند. رشد سریع جمعیت شهری، گسترش کلان‌شهرها و پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی در محیط‌های شهری باعث شده است که مسائل مرتبط با کیفیت زندگی شهری، عدالت اجتماعی و دسترسی شهروندان به امکانات و خدمات عمومی اهمیت بیشتری پیدا کند. در چنین شرایطی، مفهوم حقوق شهری و به ویژه «حق به شهر» به عنوان یکی از مفاهیم مهم در مطالعات شهری و حقوق عمومی مورد توجه قرار گرفته است. حق به شهر مفهومی است که به مجموعه‌ای از حقوق شهروندان در بهره‌مندی از امکانات و منابع شهری اشاره دارد. این مفهوم تنها به دسترسی به خدمات شهری محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد گسترده‌تری از جمله مشارکت شهروندان در اداره شهر، بهره‌مندی برابر از فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی، دسترسی عادلانه به فضاهای عمومی و برخورداری از محیط شهری سالم و ایمن را در بر می‌گیرد (Lefebvre et al., 1996). از این منظر، شهر نه صرفاً یک فضای فیزیکی، بلکه عرصه‌ای برای تحقق حقوق اجتماعی و مدنی شهروندان محسوب می‌شود. در ادبیات مطالعات شهری، حق به شهر اغلب با مفاهیمی همچون عدالت شهری، عدالت فضایی و حقوق شهروندی پیوند خورده است. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که تحقق این حق زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که تمامی شهروندان بتوانند بدون تبعیض از منابع و فرصت‌های شهری بهره‌مند شوند و در فرآیندهای تصمیم‌گیری مربوط به توسعه و مدیریت شهر مشارکت داشته باشند (Harvey, 2008). با وجود این، واقعیت‌های اجتماعی در بسیاری از شهرهای جهان نشان می‌دهد که دسترسی به منابع و خدمات شهری به طور برابر میان همه شهروندان توزیع نشده است. در بسیاری از موارد، گروه‌هایی از جامعه به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی یا جسمی در موقعیتی قرار دارند که

امکان بهره‌مندی کامل از امکانات شهری برای آنان فراهم نیست. این گروه‌ها که در ادبیات اجتماعی با عنوان اقشار آسیب‌پذیر شناخته می‌شوند، شامل طیف گسترده‌ای از افراد مانند سالمندان، کودکان، زنان سرپرست خانوار، افراد دارای معلولیت و ساکنان مناطق کم‌برخوردار شهری هستند (Fainstein, 2010). وجود چنین نابرابری‌هایی در بهره‌مندی از امکانات شهری، ضرورت توجه به سازوکارهای حقوقی برای تضمین حقوق شهروندان را برجسته می‌کند. در این میان، اصل حاکمیت قانون یکی از مهم‌ترین اصول نظام‌های حقوقی مدرن محسوب می‌شود. حاکمیت قانون به این معناست که تمامی نهادهای حکومتی و عمومی در چارچوب قواعد حقوقی عمل کنند و حقوق افراد در پرتو قوانین عادلانه و شفاف مورد حمایت قرار گیرد (Tamanaha, 2004). در حوزه حقوق شهری، حاکمیت قانون می‌تواند از طریق تدوین قوانین حمایتی، پیش‌بینی ضمانت اجراهای مؤثر و ایجاد سازوکارهای نظارتی مناسب، زمینه تحقق عدالت شهری و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر را فراهم کند. به بیان دیگر، بدون وجود نظام حقوقی منسجم و کارآمد، تحقق عملی حق به شهر با دشواری‌های جدی مواجه خواهد شد. در نظام حقوقی ایران نیز توجه به حقوق شهروندی و عدالت اجتماعی در اسناد قانونی مختلف مورد تأکید قرار گرفته است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعددی بر برابری شهروندان در برابر قانون، رفع تبعیض‌های ناروا و تأمین رفاه عمومی تأکید کرده است. علاوه بر این، قوانین مرتبط با مدیریت شهری و برنامه‌های توسعه نیز در مواردی به ضرورت ارتقای کیفیت زندگی شهری و تأمین نیازهای گروه‌های مختلف اجتماعی اشاره کرده‌اند (Madani, 2017). با این حال، بررسی وضعیت شهرهای ایران نشان می‌دهد که همچنان نابرابری‌هایی در دسترسی به خدمات شهری و امکانات عمومی وجود دارد. گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی، تفاوت در سطح خدمات شهری میان مناطق مختلف

کارآمدی است که بتواند از طریق حاکمیت قانون، زمینه بهره‌مندی برابر شهروندان از منابع شهری را فراهم سازد. با این حال، بررسی نظام حقوق شهری ایران نشان می‌دهد که اگرچه در قوانین و مقررات مختلف به اصولی همچون عدالت اجتماعی، برابری شهروندان و حمایت از اقشار محروم اشاره شده است، اما در عمل چالش‌هایی همچون پراکندگی قوانین، ضعف ضمانت اجرا و نبود رویکرد منسجم در سیاست‌گذاری شهری موجب شده است که تحقق عملی این اصول با دشواری‌هایی همراه باشد.

از این رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که مشخص شود نظام حقوق شهری ایران تا چه اندازه توانسته است از طریق سازوکارهای حقوقی و در چارچوب اصل حاکمیت قانون، زمینه تحقق حق به شهر را برای اقشار آسیب‌پذیر فراهم کند و چه چالش‌هایی در این مسیر وجود دارد.

بنابراین، پژوهش حاضر در پی پاسخ به سه پرسش کلی زیر است:

۱. مفهوم «حق به شهر» در ادبیات حقوقی و مطالعات شهری چه ابعاد و مؤلفه‌هایی دارد و چگونه می‌توان آن را در چارچوب حقوق شهری تبیین کرد؟

۲. اصل «حاکمیت قانون» چه نقشی در تضمین و تحقق حقوق شهروندی در محیط‌های شهری ایفا می‌کند؟
۳. نظام حقوق شهری ایران تا چه اندازه توانسته است زمینه تحقق حق به شهر را برای اقشار آسیب‌پذیر فراهم کند و مهم‌ترین چالش‌های حقوقی در این زمینه کدام‌اند؟

پیشینه پژوهش

مفهوم حق به شهر در دهه‌های پایانی قرن بیستم به تدریج به یکی از مفاهیم مهم در ادبیات مطالعات شهری تبدیل شد. نخستین بار این مفهوم در آثار نظری مرتبط با نقد نابرابری‌های شهری مطرح گردید و به مرور در حوزه‌های مختلفی از جمله جامعه‌شناسی شهری، جغرافیای شهری و حقوق عمومی مورد توجه قرار گرفت. در این چارچوب، حق به شهر به عنوان حقی جمعی در نظر گرفته

شهر و مشکلات مربوط به مناسب‌سازی فضاهای شهری برای افراد دارای معلولیت از جمله مسائلی هستند که نشان می‌دهند تحقق کامل حق به شهر هنوز با چالش‌هایی مواجه است (Fakouhi, 2015). در چنین شرایطی، بررسی نقش حاکمیت قانون در تحقق حق به شهر و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در نظام حقوق شهری ایران اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. تحلیل این موضوع می‌تواند نشان دهد که قوانین و سیاست‌های شهری تا چه اندازه توانسته‌اند زمینه تحقق عدالت شهری و حمایت از حقوق شهروندان را فراهم سازند و در چه حوزه‌هایی نیاز به اصلاح یا تقویت چارچوب‌های حقوقی وجود دارد.

بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با رویکردی تحلیلی به بررسی جایگاه حق به شهر در نظام حقوقی ایران پرداخته و نقش حاکمیت قانون در تضمین حقوق اقشار آسیب‌پذیر شهری را مورد مطالعه قرار دهد. در این راستا، تلاش می‌شود ضمن تبیین مبانی نظری حق به شهر، میزان انطباق قوانین و سیاست‌های شهری با الزامات این مفهوم مورد ارزیابی قرار گیرد و چالش‌های موجود در مسیر تحقق آن شناسایی شود. امید است نتایج این پژوهش بتواند در جهت تقویت چارچوب‌های حقوقی حمایت از شهروندان و ارتقای عدالت در فضای شهری مفید واقع شود.

با وجود رشد سریع شهرنشینی و افزایش اهمیت شهرها در زندگی اجتماعی و اقتصادی، دسترسی برابر شهروندان به امکانات و خدمات شهری همواره با چالش‌هایی مواجه بوده است. در بسیاری از شهرها، توزیع نابرابر منابع شهری موجب شده است که برخی گروه‌های اجتماعی از امکانات و فرصت‌های شهری کمتر بهره‌مند شوند. این مسئله به ویژه در مورد اقشار آسیب‌پذیر اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا این گروه‌ها به دلیل شرایط خاص اقتصادی، اجتماعی یا جسمی بیش از سایر شهروندان در معرض محرومیت از حقوق شهری قرار دارند. در چنین شرایطی، تحقق عدالت شهری و تضمین حقوق شهروندان مستلزم وجود نظام حقوقی

دسترسی به خدمات و امکانات شهری مواجه هستند. این مسئله موجب شده است که در اسناد بین‌المللی مرتبط با توسعه شهری بر ضرورت توجه به عدالت اجتماعی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر تأکید شود (Fainstein, 2010). در حوزه مطالعات داخلی نیز پژوهش‌های متعددی درباره حقوق شهروندی و عدالت شهری انجام شده است. برخی پژوهشگران به بررسی جایگاه حقوق شهروندی در نظام حقوقی ایران پرداخته و نشان داده‌اند که اگرچه در اسناد قانونی مختلف به اصولی همچون برابری شهروندان و حمایت از اقشار کم‌برخوردار اشاره شده است، اما در عمل چالش‌هایی همچون پراکندگی قوانین، ضعف سازوکارهای اجرایی و محدود بودن ضمانت اجرای حقوقی مانع تحقق کامل این اهداف شده است (Madani, 2017). برخی پژوهش‌های دیگر نیز به تحلیل نابرابری فضایی در شهرهای ایران پرداخته‌اند. این مطالعات نشان می‌دهد که تفاوت در سطح خدمات شهری میان مناطق مختلف شهر و تمرکز امکانات در برخی مناطق خاص موجب شکل‌گیری الگوهای نابرابر در بهره‌مندی از منابع شهری شده است. این وضعیت به ویژه برای اقشار کم‌درآمد و ساکنان مناطق حاشیه‌ای مشکلات بیشتری ایجاد کرده است (Fakouhi, 2015). همچنین برخی پژوهشگران به بررسی چالش‌های حقوقی مدیریت شهری در ایران پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که تعدد نهادهای تصمیم‌گیر، پراکندگی قوانین و نبود هماهنگی میان نهادهای مختلف شهری از جمله عواملی هستند که می‌توانند بر تحقق حقوق شهروندان در محیط‌های شهری تأثیر بگذارند (Ghasemzadeh, 2019).

بررسی مجموع این مطالعات نشان می‌دهد که اگرچه پژوهش‌های متعددی درباره عدالت شهری، حقوق شهروندی و نابرابری‌های فضایی انجام شده است، اما پژوهش‌هایی که به طور همزمان رابطه میان حق به شهر، حاکمیت قانون و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر را در چارچوب نظام حقوق شهری ایران مورد بررسی قرار دهند

می‌شود که شهروندان را قادر می‌سازد نه تنها از امکانات شهری بهره‌مند شوند، بلکه در شکل‌دهی و مدیریت فضای شهری نیز نقش فعال داشته باشند (Lefebvre et al., 1996). پس از طرح اولیه این مفهوم، پژوهشگران مختلفی به توسعه ابعاد نظری آن پرداختند. برخی پژوهشگران با تأکید بر جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی شهر معتقدند که ساختارهای اقتصادی و سیاست‌های شهری در بسیاری از موارد موجب شکل‌گیری الگوهای نابرابر در توزیع منابع شهری شده‌اند. از این منظر، حق به شهر به عنوان ابزاری نظری برای نقد نابرابری‌های فضایی و اجتماعی در شهرها مورد استفاده قرار گرفته است (Harvey, 2008).

در ادامه این مطالعات، برخی پژوهش‌ها به بررسی رابطه میان حق به شهر و حقوق شهروندی پرداخته‌اند. در این دیدگاه، شهروندی شهری تنها به سکونت در شهر محدود نمی‌شود، بلکه شامل مجموعه‌ای از حقوق و مسئولیت‌ها است که به افراد امکان می‌دهد در حیات اجتماعی و سیاسی شهر مشارکت داشته باشند. در چنین چارچوبی، حق به شهر به عنوان بخشی از حقوق شهروندی تلقی می‌شود که بر دسترسی برابر به منابع شهری و مشارکت در مدیریت شهر تأکید دارد (Porter, 2010). در کنار این دیدگاه‌ها، برخی پژوهشگران به بررسی نقش نظام حقوقی در تحقق عدالت شهری پرداخته‌اند. این مطالعات نشان می‌دهد که وجود قوانین شفاف و سازوکارهای حقوقی مؤثر می‌تواند نقش مهمی در کاهش نابرابری‌های شهری و حمایت از حقوق شهروندان ایفا کند. بر اساس این دیدگاه، حاکمیت قانون یکی از مهم‌ترین ابزارهای تضمین حقوق شهروندی در محیط‌های شهری محسوب می‌شود (Tamanaha, 2004). در سال‌های اخیر، توجه به وضعیت اقشار آسیب‌پذیر در مطالعات شهری نیز افزایش یافته است. پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه نشان می‌دهد که بسیاری از گروه‌های اجتماعی از جمله افراد دارای معلولیت، سالمندان، کودکان و ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی با موانع متعددی در

محدود است. از این رو، پژوهش حاضر تلاش می‌کند با رویکردی حقوقی و تحلیلی به بررسی این رابطه بپردازد و از این طریق به توسعه ادبیات علمی در حوزه حقوق شهری کمک کند.

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت، توصیفی - تحلیلی است. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بوده و داده‌های مورد نیاز از طریق مطالعه کتاب‌ها، مقالات علمی، اسناد حقوقی و قوانین مرتبط با حقوق شهری و حقوق شهروندی گردآوری شده است. در این پژوهش تلاش شده است با تحلیل مفهومی حق به شهر و بررسی چارچوب‌های حقوقی موجود در نظام حقوقی ایران، جایگاه حاکمیت قانون در حمایت از اقلیت آسیب‌پذیر در محیط‌های شهری مورد بررسی قرار گیرد. داده‌های گردآوری شده با استفاده از روش تحلیل حقوقی مورد ارزیابی قرار گرفته و بر اساس استنباط علمی، ظرفیت‌ها و چالش‌های موجود در نظام حقوق شهری ایران در زمینه تحقق حق به شهر تحلیل شده است.

چارچوب نظری پژوهش

برای تحلیل رابطه میان حق به شهر، حاکمیت قانون و حقوق شهروندی در محیط‌های شهری، لازم است چارچوبی نظری مورد استفاده قرار گیرد که بتواند پیوند میان این مفاهیم را تبیین کند. در این پژوهش، چارچوب نظری بر پایه سه محور اصلی شامل نظریه حق به شهر، نظریه عدالت شهری و اصل حاکمیت قانون شکل گرفته است. مفهوم حق به شهر نخستین بار در آثار هانری لوفور مطرح شد. وی شهر را صرفاً یک فضای فیزیکی یا کالبدی نمی‌دانست، بلکه آن را محصولی اجتماعی تلقی می‌کرد که در نتیجه تعاملات انسانی، روابط قدرت و ساختارهای اقتصادی شکل می‌گیرد. از این منظر، حق به شهر به معنای حق شهروندان برای مشارکت در شکل‌دهی به فضای شهری و بهره‌مندی عادلانه از امکانات و فرصت‌های موجود در شهر است (Lefebvre et al.,

1996). این دیدگاه تأکید می‌کند که شهر نباید صرفاً در اختیار گروه‌های خاص اقتصادی یا سیاسی قرار گیرد، بلکه باید فضایی باشد که همه شهروندان بتوانند در آن حضور فعال داشته باشند.

در ادامه این رویکرد، برخی نظریه‌پردازان به توسعه ابعاد اجتماعی و سیاسی حق به شهر پرداختند. دیوید هاروی با تأکید بر نقش ساختارهای اقتصادی در شکل‌گیری نابرابری‌های شهری، حق به شهر را حقی جمعی دانست که شهروندان از طریق آن می‌توانند در فرایندهای تصمیم‌گیری شهری مشارکت کنند و در برابر نابرابری‌های فضایی و اجتماعی مقاومت نمایند (Harvey, 2008). از دیدگاه او، تحقق حق به شهر مستلزم آن است که سیاست‌های شهری به گونه‌ای طراحی شوند که امکان دسترسی برابر شهروندان به منابع شهری فراهم شود.

در کنار این دیدگاه‌ها، نظریه عدالت شهری نیز یکی از چارچوب‌های مهم برای تحلیل نابرابری‌های موجود در شهرها محسوب می‌شود. در این نظریه، شهر به عنوان فضایی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که در آن توزیع منابع، خدمات و امکانات می‌تواند به شکل عادلانه یا ناعادلانه صورت گیرد. از این منظر، تحقق عدالت شهری مستلزم آن است که سیاست‌های شهری به گونه‌ای تنظیم شوند که از شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی و فضایی جلوگیری شود و فرصت‌های برابر برای همه شهروندان فراهم گردد (Fainstein, 2010). پیوند میان این دیدگاه‌ها و اصل حاکمیت قانون زمانی روشن‌تر می‌شود که به نقش نظام حقوقی در تنظیم روابط اجتماعی در شهر توجه شود. اصل حاکمیت قانون به این معنا است که تمامی نهادهای عمومی و مدیریتی باید در چارچوب قواعد حقوقی عمل کنند و حقوق شهروندان در برابر قدرت عمومی مورد حمایت قرار گیرد. این اصل از طریق ایجاد قوانین شفاف، نهادهای نظارتی و سازوکارهای قضایی می‌تواند زمینه تحقق عدالت اجتماعی و حمایت از حقوق شهروندان را فراهم کند (Tamanaha, 2004).

شهر، مشارکت شهروندان در مدیریت شهری است. شهر تنها فضایی برای زندگی نیست، بلکه عرصه‌ای برای تعاملات اجتماعی و تصمیم‌گیری‌های جمعی نیز محسوب می‌شود. از این منظر، شهروندان باید بتوانند در فرایندهای تصمیم‌گیری مربوط به برنامه‌ریزی و مدیریت شهر نقش داشته باشند. مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌های شهری می‌تواند موجب افزایش شفافیت، پاسخگویی و کارآمدی مدیریت شهری شود. یکی دیگر از ابعاد مهم حق به شهر، توجه به گروه‌های اجتماعی مختلف و نیازهای خاص آنان در محیط‌های شهری است. همه شهروندان شرایط یکسانی ندارند و برخی گروه‌ها به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی یا جسمی با محدودیت‌هایی در استفاده از امکانات شهری مواجه هستند. از این رو، سیاست‌های شهری باید به گونه‌ای طراحی شوند که نیازهای گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله افراد دارای معلولیت، سالمندان، کودکان و اقشار کم‌درآمد مورد توجه قرار گیرد.

در این چارچوب، حق به شهر نه تنها به معنای دسترسی به فضاهای شهری است، بلکه شامل حق برخورداری از زندگی شهری با کیفیت نیز می‌شود. کیفیت زندگی شهری به عواملی همچون امنیت، دسترسی به خدمات عمومی، کیفیت محیط زیست شهری و امکان مشارکت اجتماعی وابسته است. هرچه این عوامل به شکل عادلانه‌تری در شهر توزیع شوند، امکان تحقق حق به شهر نیز بیشتر خواهد بود. در مجموع، می‌توان گفت که حق به شهر مفهوم چندبعدی است که ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فضایی و حقوقی را در بر می‌گیرد. این مفهوم بر ضرورت ایجاد شهری عادلانه، مشارکتی و فراگیر تأکید دارد؛ شهری که در آن همه شهروندان بتوانند از فرصت‌ها و امکانات موجود بهره‌مند شوند و در شکل‌دهی به آینده شهر نقش داشته باشند.

در حوزه حقوق شهری، حاکمیت قانون نقش مهمی در تنظیم روابط میان شهروندان، نهادهای مدیریت شهری و دولت ایفا می‌کند. وجود قوانین شفاف و منسجم در زمینه برنامه‌ریزی شهری، توزیع خدمات عمومی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر می‌تواند از بروز نابرابری‌های شدید شهری جلوگیری کند و زمینه بهره‌مندی برابر شهروندان از منابع شهری را فراهم سازد.

بر اساس این چارچوب نظری، می‌توان گفت که تحقق حق به شهر در عمل وابسته به وجود نظام حقوقی کارآمدی است که بتواند از طریق حاکمیت قانون، عدالت شهری را تقویت کند و از حقوق شهروندان به ویژه اقشار آسیب‌پذیر حمایت نماید. در واقع، اگرچه مفهوم حق به شهر ریشه در نظریه‌های اجتماعی و شهری دارد، اما تحقق عملی آن تا حد زیادی به ظرفیت‌های نظام حقوقی و ساختارهای حکمرانی شهری وابسته است. حق به شهر مفهومی است که در دهه‌های اخیر جایگاه مهمی در ادبیات مطالعات شهری و حقوق عمومی پیدا کرده است. این مفهوم در واکنش به نابرابری‌های اجتماعی و فضایی در شهرهای مدرن شکل گرفت و به تدریج به یکی از چارچوب‌های نظری مهم برای تحلیل عدالت شهری تبدیل شد. در ساده‌ترین بیان، حق به شهر به معنای حق همه شهروندان برای بهره‌مندی از امکانات و فرصت‌های شهری و مشارکت در مدیریت و شکل‌دهی به فضای شهری است. یکی از ابعاد مهم حق به شهر، بعد دسترسی برابر به منابع شهری است. شهرها مجموعه‌ای از منابع و امکانات مختلف مانند خدمات عمومی، فضاهای عمومی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، امکانات فرهنگی و خدمات رفاهی را در خود جای داده‌اند. اگر این منابع به طور نابرابر میان مناطق مختلف شهر توزیع شوند، برخی گروه‌های اجتماعی از فرصت‌های شهری محروم خواهند شد. از این رو، تحقق حق به شهر مستلزم آن است که توزیع منابع شهری به گونه‌ای انجام شود که همه شهروندان بتوانند از حداقل استانداردهای زندگی شهری برخوردار شوند. بعد دیگر حق به

مبانی نظری پژوهش

نقش حاکمیت قانون در تحقق حق به شهر

اصل حاکمیت قانون یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در حقوق عمومی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در تنظیم روابط میان شهروندان و نهادهای قدرت ایفا می‌کند. این اصل بر آن تأکید دارد که تمامی اشخاص حقیقی و حقوقی، اعم از شهروندان و نهادهای عمومی، در برابر قانون برابر هستند و اعمال قدرت باید در چارچوب قواعد حقوقی از پیش تعیین‌شده صورت گیرد. در حوزه حقوق شهری، حاکمیت قانون می‌تواند به عنوان سازوکاری برای تضمین حقوق شهروندان و جلوگیری از اعمال سلیقه‌ای قدرت در مدیریت شهر عمل کند (Tamanaha, 2004). تحقق حق به شهر بدون استقرار حاکمیت قانون عملاً با دشواری‌های جدی مواجه خواهد شد، زیرا حق به شهر مستلزم آن است که دسترسی شهروندان به منابع و خدمات شهری نه بر اساس قدرت اقتصادی یا موقعیت اجتماعی، بلکه بر پایه قواعد عادلانه و شفاف حقوقی تنظیم شود. در غیاب حاکمیت قانون، تصمیم‌گیری‌های شهری می‌تواند به نفع گروه‌های خاص و به زیان اقشار کم‌برخوردار صورت گیرد و این امر موجب تعمیق نابرابری‌های شهری می‌شود (Harvey, 2008). از منظر حقوقی، حاکمیت قانون در شهرها از طریق چند سازوکار اساسی تحقق می‌یابد. نخست، وجود قوانین شفاف و منسجم در زمینه مدیریت شهری که حدود اختیارات نهادهای شهری و حقوق شهروندان را به روشنی مشخص کند. دوم، وجود نهادهای نظارتی که بتوانند بر اجرای صحیح قوانین نظارت داشته باشند و از نقض حقوق شهروندان جلوگیری کنند. سوم، پیش‌بینی ضمانت اجرای مؤثر برای تخلفات نهادهای شهری و مقامات عمومی (Tamanaha, 2004).

در نظام حقوقی ایران، اصل حاکمیت قانون به عنوان یکی از مبانی اساسی حقوق عمومی مورد شناسایی قرار گرفته است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول مختلف بر لزوم رعایت

قانون توسط نهادهای حکومتی و حمایت از حقوق شهروندان تأکید کرده است. اصل نوزدهم قانون اساسی بر برابری همه مردم در برابر قانون تأکید دارد و اصل بیستم نیز برخورداری همه افراد از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در چارچوب قانون تضمین می‌کند. این اصول می‌توانند به عنوان مبانی حقوقی برای تحقق حق به شهر و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در محیط‌های شهری مورد استناد قرار گیرند (Madani, 2017).

با این حال، بررسی عملکرد نظام حقوق شهری ایران نشان می‌دهد که فاصله قابل توجهی میان قواعد حقوقی و تحقق عملی آن‌ها وجود دارد. در بسیاری از موارد، قوانین و مقررات شهری به صورت پراکنده و بدون انسجام کافی تدوین شده‌اند و این امر موجب شده است که اجرای آن‌ها با مشکلات متعددی مواجه شود. این وضعیت به ویژه در حوزه‌هایی مانند توزیع خدمات شهری، برنامه‌ریزی فضایی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر نمود بیشتری دارد (Ghasemzadeh, 2019). از منظر نظری، می‌توان گفت که حاکمیت قانون زمانی می‌تواند در خدمت تحقق حق به شهر قرار گیرد که از حالت صوری خارج شده و به صورت مؤثر در ساختارهای مدیریت شهری نهادینه شود. این امر مستلزم آن است که قوانین شهری نه تنها به صورت رسمی وجود داشته باشند، بلکه در عمل نیز اجرا شوند و شهروندان بتوانند در صورت نقض حقوق خود، به سازوکارهای حقوقی کارآمد دسترسی داشته باشند (Porter, 2010).

تحلیل حقوقی وضعیت اقشار آسیب‌پذیر در حقوق شهری ایران

اقشار آسیب‌پذیر شهری به گروه‌هایی از جامعه اطلاق می‌شود که به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی، جسمی یا فرهنگی، بیش از سایر شهروندان در معرض محرومیت از حقوق شهری قرار دارند. این گروه‌ها شامل افراد دارای معلولیت، سالمندان، کودکان، زنان سرپرست خانوار و ساکنان مناطق کم‌برخوردار شهری هستند. در مطالعات شهری، وضعیت این اقشار به عنوان یکی از شاخص‌های

منجر می‌شود، بلکه می‌تواند به تعمیق شکاف‌های اجتماعی و افزایش نارضایتی‌های شهری بینجامد. از این رو، حمایت حقوقی از اقشار آسیب‌پذیر باید به عنوان یکی از محورهای اصلی سیاست‌گذاری شهری مورد توجه قرار گیرد (Harvey, 2008).

چالش‌های حقوقی تحقق حق به شهر در ایران

تحقق حق به شهر در نظام حقوقی ایران با چالش‌های متعددی مواجه است که بخشی از آن‌ها ریشه در ساختار حقوقی و نهادی مدیریت شهری دارد. یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، پراکندگی قوانین و مقررات مرتبط با حقوق شهری است. تعدد قوانین و نهادهای تصمیم‌گیر موجب شده است که سیاست‌گذاری شهری از انسجام لازم برخوردار نباشد و اجرای قوانین با مشکلات اجرایی همراه شود (Madani, 2017).

چالش دیگر، ضعف ضمانت اجرای حقوقی در حوزه حقوق شهری است. در بسیاری از موارد، حتی در صورت وجود قوانین حمایتی، نبود سازوکارهای مؤثر نظارتی و قضایی موجب می‌شود که حقوق شهروندان به طور کامل تضمین نشود. این مسئله به ویژه در مورد اقشار آسیب‌پذیر اهمیت بیشتری دارد، زیرا این گروه‌ها معمولاً از توانایی کمتری برای پیگیری حقوق خود برخوردار هستند (Tamanaha, 2004).

علاوه بر این، مشارکت محدود شهروندان در تصمیم‌گیری‌های شهری یکی دیگر از موانع تحقق حق به شهر محسوب می‌شود. اگرچه در برخی قوانین به مشارکت عمومی اشاره شده است، اما در عمل سازوکارهای مشارکت شهروندان در برنامه‌ریزی و مدیریت شهری محدود است. این امر موجب می‌شود که نیازها و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی، به ویژه اقشار آسیب‌پذیر، به طور کامل در سیاست‌های شهری منعکس نشود (Porter, 2010).

مهم عدالت شهری و تحقق حقوق شهروندی مورد توجه قرار می‌گیرد (Fainstein, 2010). در نظام حقوقی ایران، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر به عنوان یکی از اهداف اساسی سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی مطرح شده است. قانون اساسی در اصول مختلف بر لزوم حمایت از محرومان و تأمین نیازهای اساسی آنان تأکید کرده است. اصل سوم قانون اساسی دولت را موظف می‌کند که امکانات لازم برای رفع تبعیض‌های ناروا و ایجاد عدالت اجتماعی را فراهم سازد. همچنین اصل بیست‌ونهم بر حق برخورداری از تأمین اجتماعی برای همه شهروندان تأکید دارد (Madani, 2017). در حوزه حقوق شهری، این اصول می‌توانند مبنایی برای تدوین و اجرای سیاست‌هایی باشند که به بهبود وضعیت اقشار آسیب‌پذیر در شهرها منجر شود. با این حال، بررسی قوانین و مقررات مرتبط با مدیریت شهری نشان می‌دهد که حمایت از اقشار آسیب‌پذیر بیشتر به صورت پراکنده و غیرمنسجم مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال، مقررات مربوط به مناسب‌سازی فضاهای شهری برای افراد دارای معلولیت در قوانین مختلفی مطرح شده است، اما نبود ضمانت اجرای قوی موجب شده است که این مقررات در بسیاری از شهرها به طور کامل اجرا نشوند (Fakouhi, 2015). یکی از چالش‌های اساسی در این زمینه، غلبه نگاه کالبدی و فنی بر برنامه‌ریزی شهری است. در بسیاری از طرح‌های شهری، توجه اصلی به توسعه فیزیکی شهر معطوف شده و ابعاد اجتماعی و حقوقی شهر کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این امر موجب شده است که نیازهای خاص اقشار آسیب‌پذیر در طراحی فضاهای شهری نادیده گرفته شود و دسترسی این گروه‌ها به خدمات و امکانات شهری با محدودیت‌هایی مواجه گردد (Ghasemzadeh, 2019). از منظر حق به شهر، چنین وضعیتی نشان‌دهنده آن است که اقشار آسیب‌پذیر در عمل از امکان بهره‌مندی برابر از شهر محروم شده‌اند. این محرومیت نه تنها به کاهش کیفیت زندگی این گروه‌ها

جایگاه حق به شهر در قانون اساسی و قوانین عادی جمهوری اسلامی ایران

بررسی جایگاه حق به شهر در نظام حقوقی ایران مستلزم تحلیل مجموعه‌ای از اصول قانون اساسی و قوانین عادی است که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به حقوق شهروندان در محیط‌های شهری، عدالت فضایی، توزیع عادلانه خدمات عمومی و حمایت از گروه‌های اجتماعی مختلف اشاره دارند. اگرچه مفهوم «حق به شهر» به عنوان یک اصطلاح صریح در متون قانونی ایران به کار نرفته است، اما بسیاری از مبانی و مؤلفه‌های این حق را می‌توان در اصول مختلف قانون اساسی و نیز در قوانین مرتبط با مدیریت شهری و برنامه‌ریزی شهری شناسایی کرد. از این منظر، تحلیل جایگاه حق به شهر در حقوق ایران مستلزم نوعی تفسیر مفهومی از مجموعه قواعد حقوق عمومی و حقوق شهری است که به نحوی با زندگی شهری و حقوق شهروندان در شهر ارتباط دارند (Ghasemzadeh, 2019; Madani, 2017). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان عالی‌ترین سند حقوقی کشور، چارچوب کلی حقوق شهروندان و وظایف دولت در تأمین رفاه عمومی و عدالت اجتماعی را مشخص می‌کند. در این قانون اصول متعددی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را به عنوان مبانی حقوقی تحقق حق به شهر تلقی کرد. برای مثال اصل سوم قانون اساسی دولت را موظف می‌کند که برای رفع تبعیض‌های ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه افراد جامعه تلاش کند. این اصل از آن جهت با مفهوم حق به شهر مرتبط است که بر ضرورت توزیع عادلانه امکانات اجتماعی و اقتصادی تأکید دارد و به نوعی مبنای حقوقی عدالت فضایی در شهرها محسوب می‌شود (Madani, 2017). همچنین اصل نوزدهم قانون اساسی بر برابری همه افراد ملت ایران در برابر قانون تأکید دارد و هرگونه تبعیض بر اساس قومیت، زبان، نژاد و مانند آن را نفی می‌کند. در حوزه حقوق شهری، این اصل می‌تواند مبنایی برای مقابله با تبعیض‌های فضایی

و اجتماعی در شهرها باشد. به بیان دیگر، اگر همه شهروندان در برابر قانون برابر باشند، دسترسی آنان به خدمات شهری، فضاهای عمومی و امکانات شهری نیز باید بر اساس معیارهای عادلانه و غیرتبعیض‌آمیز تنظیم شود (Ghasemzadeh, 2019). اصل بیستم قانون اساسی نیز بیان می‌کند که همه افراد ملت اعم از زن و مرد به طور یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند. این اصل می‌تواند به عنوان یکی از مبانی حقوقی حمایت از حقوق شهروندی در محیط‌های شهری مورد استناد قرار گیرد، زیرا بسیاری از این حقوق در بستر شهر و زندگی شهری تحقق می‌یابند. دسترسی به خدمات آموزشی، بهداشتی، فرهنگی و رفاهی از جمله حقوقی است که تحقق آن‌ها به شدت وابسته به سیاست‌های شهری و مدیریت فضاهای شهری است (Fakouhi, 2015). از سوی دیگر اصل سی و یکم قانون اساسی که بر حق برخورداری از مسکن مناسب برای همه شهروندان تأکید دارد، یکی از مهم‌ترین اصول مرتبط با حق به شهر به شمار می‌رود. مسکن یکی از عناصر بنیادین زندگی شهری است و نحوه تأمین آن می‌تواند تأثیر مستقیمی بر کیفیت زندگی شهروندان و میزان دسترسی آنان به امکانات شهری داشته باشد. اگر سیاست‌های مسکن به گونه‌ای طراحی شوند که اقشار کم‌درآمد به حاشیه شهرها رانده شوند، در عمل حق آنان برای بهره‌مندی از امکانات شهری محدود خواهد شد (Harvey, 2008; Madani, 2017). علاوه بر قانون اساسی، قوانین عادی متعددی نیز وجود دارند که به نحوی با حقوق شهروندان در شهرها ارتباط دارند. قانون شهرداری‌ها یکی از مهم‌ترین این قوانین است که وظایف و اختیارات شهرداری‌ها را در حوزه مدیریت شهری تعیین می‌کند. این قانون شهرداری‌ها را موظف می‌کند که خدمات عمومی شهری مانند نظافت شهر، ایجاد فضاهای عمومی، توسعه زیرساخت‌های شهری و تأمین رفاه عمومی را برای شهروندان فراهم کنند (Habibi, 2014). قانون

عادلانه صورت گیرد، می‌توان از بروز بسیاری از این نابرابری‌ها جلوگیری کرد (Harvey, 2008). اقتشار آسیب‌پذیر بیش از سایر گروه‌های اجتماعی تحت تأثیر کیفیت حاکمیت قانون در مدیریت شهری قرار دارند. این گروه‌ها معمولاً منابع اقتصادی و اجتماعی کمتری در اختیار دارند و در نتیجه در صورت نبود حمایت‌های حقوقی مناسب، ممکن است از دسترسی به بسیاری از خدمات شهری محروم شوند. برای مثال افراد دارای معلولیت در صورتی می‌توانند از فضاهای شهری استفاده کنند که قوانین مناسب‌سازی فضاهای عمومی به طور کامل اجرا شود (Fakouhi, 2015). از سوی دیگر، حاکمیت قانون می‌تواند از طریق ایجاد سازوکارهای نظارتی مؤثر از سوءاستفاده از قدرت در مدیریت شهری جلوگیری کند. در بسیاری از موارد، تصمیم‌گیری‌های شهری می‌تواند تحت تأثیر منافع اقتصادی گروه‌های خاص قرار گیرد. وجود قوانین شفاف و نهادهای نظارتی می‌تواند مانع از آن شود که این منافع خاص بر منافع عمومی شهروندان غلبه پیدا کند (Porter, 2010). در این میان، نقش دستگاه قضایی و نهادهای نظارتی نیز بسیار مهم است. شهروندان باید بتوانند در صورت نقض حقوق خود توسط نهادهای شهری، از طریق سازوکارهای حقوقی مناسب از حقوق خود دفاع کنند. دسترسی به عدالت یکی از عناصر اساسی حاکمیت قانون است و بدون آن نمی‌توان از تحقق واقعی حقوق شهروندی در شهرها سخن گفت (Tamanaha, 2004).

اقتشار آسیب‌پذیر و موانع تحقق حق به شهر در ایران

اقتشار آسیب‌پذیر شهری شامل گروه‌هایی از جامعه هستند که به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی یا جسمی با محدودیت‌های بیشتری در بهره‌مندی از امکانات شهری مواجه هستند. این گروه‌ها معمولاً شامل افراد دارای معلولیت، سالمندان، کودکان، زنان سرپرست خانوار و ساکنان مناطق کم‌برخوردار شهری می‌شوند. در مطالعات شهری، وضعیت این اقشار یکی از شاخص‌های مهم

شوراهای اسلامی شهر و روستا نیز از دیگر قوانین مهم در این حوزه است که با هدف تقویت مشارکت شهروندان در مدیریت شهری تصویب شده است. این قانون به شهروندان امکان می‌دهد که از طریق انتخاب نمایندگان خود در شوراهای شهر، در فرایند تصمیم‌گیری‌های شهری مشارکت داشته باشند. از منظر حق به شهر، چنین سازوکاری می‌تواند زمینه‌ای برای تحقق مشارکت دموکراتیک شهروندان در اداره شهر فراهم کند (Ghasemzadeh, 2019). در مجموع، می‌توان گفت که اگرچه مفهوم حق به شهر به صورت صریح در قوانین ایران مطرح نشده است، اما مجموعه‌ای از اصول قانون اساسی و قوانین عادی وجود دارند که در صورت تفسیر و اجرای مناسب می‌توانند زمینه تحقق این حق را فراهم کنند. تحقق عملی این امر تا حد زیادی به نحوه اجرای قوانین، کارآمدی نهادهای مدیریتی و میزان توجه سیاست‌گذاران به عدالت شهری بستگی دارد (Fainstein, 2010).

حاکمیت قانون در مدیریت شهری و اثر آن بر اقتشار آسیب‌پذیر حاکمیت قانون یکی از مهم‌ترین اصولی است که می‌تواند تضمین‌کننده عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی در شهرها باشد. این اصل بر آن تأکید دارد که تمامی تصمیمات و اقدامات نهادهای عمومی باید در چارچوب قواعد حقوقی مشخص و شفاف صورت گیرد و هیچ مقام یا نهادی نباید خارج از قانون عمل کند. در حوزه مدیریت شهری، حاکمیت قانون نقش بسیار مهمی در تنظیم روابط میان شهروندان، شهرداری‌ها و سایر نهادهای شهری ایفا می‌کند (Tamanaha, 2004). یکی از مهم‌ترین کارکردهای حاکمیت قانون در شهرها، جلوگیری از شکل‌گیری نابرابری‌های ساختاری در دسترسی به منابع شهری است. در بسیاری از شهرهای جهان، گروه‌های مختلف اجتماعی دسترسی یکسانی به خدمات شهری ندارند و این امر می‌تواند به ایجاد شکاف‌های اجتماعی و فضایی منجر شود. اگر تصمیم‌گیری‌های شهری بر اساس قواعد شفاف و

معلولیت، سالمندان و کودکان اهمیت زیادی دارد (Fakouhi, 2015).

در بسیاری از کشورها، سیاست‌های مناسب‌سازی به عنوان بخشی از برنامه‌های عدالت شهری مورد توجه قرار گرفته است. این سیاست‌ها شامل اقداماتی مانند ایجاد مسیرهای دسترسی مناسب برای افراد دارای معلولیت، توسعه حمل‌ونقل عمومی قابل دسترس و طراحی فضاهای عمومی فراگیر است. اجرای چنین سیاست‌هایی می‌تواند نقش مهمی در کاهش نابرابری‌های شهری داشته باشد (Fainstein, 2010).

در کنار مناسب‌سازی، مشارکت شهروندان نیز یکی از عناصر اساسی تحقق حق به شهر محسوب می‌شود. مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌های شهری می‌تواند موجب افزایش شفافیت، پاسخگویی و کارآمدی مدیریت شهری شود. هنگامی که شهروندان در فرایندهای برنامه‌ریزی شهری مشارکت داشته باشند، سیاست‌های شهری بیشتر با نیازهای واقعی جامعه هماهنگ خواهد بود (Porter, 2010).

حق به شهر و عدالت فضایی در ساختار حقوق شهری ایران

بحث حق به شهر به طور بنیادین با مفهوم عدالت فضایی پیوند خورده است؛ زیرا یکی از مهم‌ترین ابعاد این حق، نحوه توزیع منابع، خدمات و فرصت‌های شهری در سطح قلمرو شهری است. عدالت فضایی در ساده‌ترین تعریف خود به معنای توزیع منصفانه امکانات و ظرفیت‌های شهری میان مناطق و گروه‌های اجتماعی مختلف است، به گونه‌ای که محل سکونت، طبقه اجتماعی و وضعیت اقتصادی افراد به عامل تعیین‌کننده در بهره‌مندی یا محرومیت از حقوق اساسی شهری تبدیل نشود (Fakouhi, 2015; Harvey, 2008). در نظام حقوقی ایران، اگرچه مفهوم عدالت به صورت کلی در اصول مختلف قانون اساسی از جمله اصول سوم، نوزدهم، بیستم و بیست‌ویکم مورد تأکید قرار گرفته است، اما این تأکید بیش از آنکه به صورت نظام‌مند در حوزه

عدالت اجتماعی و میزان تحقق حقوق شهروندی در شهرها محسوب می‌شود (Fainstein, 2010). در ایران، یکی از مهم‌ترین موانع تحقق حق به شهر برای اقشار آسیب‌پذیر، نابرابری‌های فضایی در توزیع خدمات شهری است. بسیاری از شهرها دارای تفاوت‌های قابل توجهی در سطح دسترسی به خدمات عمومی مانند آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل عمومی و فضاهای فرهنگی هستند. این نابرابری‌ها معمولاً به زیان مناطق کم‌برخوردار شهری و ساکنان آن‌ها تمام می‌شود (Ghasemzadeh, 2019). مانع دیگر، ضعف زیرساخت‌های مناسب‌سازی شهری برای افراد دارای معلولیت است. اگرچه در سال‌های اخیر قوانین و مقرراتی در زمینه مناسب‌سازی فضاهای شهری تصویب شده است، اما اجرای این مقررات در بسیاری از شهرها با چالش‌های جدی مواجه است. نبود نظارت کافی و کمبود منابع مالی از جمله عواملی هستند که مانع از اجرای کامل این سیاست‌ها شده‌اند (Fakouhi, 2015). علاوه بر این، مشارکت محدود شهروندان در تصمیم‌گیری‌های شهری نیز می‌تواند به عنوان یکی از موانع تحقق حق به شهر تلقی شود. هنگامی که شهروندان به ویژه گروه‌های آسیب‌پذیر امکان مشارکت در فرایندهای تصمیم‌گیری را نداشته باشند، نیازها و مطالبات آنان در سیاست‌های شهری کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. این مسئله می‌تواند به تشدید نابرابری‌های اجتماعی در شهرها منجر شود (Harvey, 2008).

نقش سیاست‌های مناسب‌سازی و مشارکت شهروندان در تحقق حق به شهر

یکی از مهم‌ترین راهکارهای تحقق حق به شهر برای همه شهروندان، طراحی و اجرای سیاست‌های مناسب‌سازی شهری است. مناسب‌سازی به معنای ایجاد شرایطی در محیط‌های شهری است که همه افراد جامعه بتوانند بدون تبعیض از فضاهای عمومی و خدمات شهری استفاده کنند. این مفهوم به ویژه برای افراد دارای

یکی از ابعاد کمتر مورد توجه در تحقق حق به شهر، کیفیت حکمرانی شهری و میزان شفافیت و پاسخگویی نهادهای مدیریت شهری است. حق به شهر صرفاً به معنای دسترسی شهروندان به خیابان‌ها و فضاهای عمومی نیست، بلکه متضمن حق مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت شهر و نحوه تخصیص منابع عمومی نیز هست. از این منظر، حکمرانی شهری مفهومی فراتر از مدیریت اداری شهر است و به شبکه‌ای از تعاملات میان شهرداری، شوراهای، دستگاه‌های دولتی، بخش خصوصی و جامعه مدنی اشاره دارد که در چارچوب حاکمیت قانون عمل می‌کند (Barkpour, 2010; Porter, 2013). در نظام حقوقی ایران، شوراهای اسلامی شهر و روستا به عنوان نهادهای منتخب مردم، ظرفیت مهمی برای تحقق این بعد از حق به شهر فراهم کرده‌اند. قانون اساسی در اصول هفتم و یکصدم تا یکصد و ششم بر جایگاه شوراهای در اداره امور محلی تأکید می‌کند و قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای نیز اختیاراتی در حوزه نظارت بر عملکرد شهرداری، تصویب بودجه و برنامه‌های شهری برای این نهادها پیش‌بینی کرده است (Madani, 2017). با این وجود، تجربه عملی در بسیاری از شهرهای ایران نشان می‌دهد که فرآیندهای تصمیم‌گیری شهری همچنان با چالش‌هایی مانند ضعف شفافیت، نفوذ منافع خاص، کافی نبودن دسترسی شهروندان به اطلاعات و محدود بودن سازوکارهای مشارکت عمومی مواجه است (Kazemi, 2016). از منظر حق به شهر، نبود شفافیت در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با کاربری اراضی، پروژه‌های بزرگ شهری، نحوه هزینه‌کرد منابع مالی شهر و تعیین اولویت‌های توسعه‌ای، به معنای نادیده گرفتن حق شهروندان برای مشارکت آگاهانه در اداره شهر است. حاکمیت قانون در این حوزه زمانی معنا پیدا می‌کند که قواعد مربوط به دسترسی آزاد به اطلاعات شهری، برگزاری جلسات علنی شوراهای، انتشار عمومی بودجه‌ها و صورت‌حساب‌های شهرداری و امکان اعتراض و طرح شکایت

برنامه‌ریزی فضایی و تنظیم روابط کالبدی شهرها انعکاس یابد، در سطح قواعد کلی باقی مانده است (Madani, 2017). تحلیل قوانین و مقررات شهری ایران نشان می‌دهد که فلسفه شکل‌گیری بسیاری از این مقررات، بیشتر معطوف به اداره خدماتی و فنی شهرها بوده است تا تضمین عدالت فضایی و حقوق شهروندی. برای نمونه، قانون شهرداری‌ها و آیین‌نامه‌های مربوط به طرح‌های توسعه شهری، به ویژه در دهه‌های گذشته، بیشتر بر توسعه کالبدی، عمران و نوسازی تأکید داشته‌اند و کمتر به بحث توزیع عادلانه فضاها و خدمات شهری توجه کرده‌اند (Ghasemzadeh, 2019). این در حالی است که رویکردهای نوین برنامه‌ریزی شهری در سطح بین‌المللی نشان می‌دهد که ادغام اصول عدالت فضایی در اسناد توسعه شهری می‌تواند به کاهش شکاف‌های فضایی و اجتماعی کمک کند و زمینه تحقق عملی حق به شهر را فراهم سازد (Fainstein, 2010). از منظر حقوقی می‌توان گفت که فقدان تصریح روشن به مفهوم عدالت فضایی در قوانین شهری ایران مانع از آن نیست که دادگاه‌ها، نهادهای نظارتی و حتی شوراهای شهر نتوانند از اصول کلی قانون اساسی برای حمایت از اقشار محروم در برابر تصمیمات ناعادلانه استفاده کنند. با این حال، نبود معیارهای شفاف و شاخص‌های حقوقی برای سنجش عدالت فضایی، کارکرد این اصول را در عمل محدود کرده است (Porter, 2010). بنابراین یکی از چالش‌های مهم نظام حقوق شهری ایران در ارتباط با حق به شهر، تبدیل اصول کلی عدالت اجتماعی به قواعد قابل اجرا و قابل سنجش در عرصه برنامه‌ریزی فضایی و توزیع خدمات شهری است؛ امری که بدون اصلاح مقررات شهری و تدوین منشور حقوق شهری مبتنی بر عدالت فضایی، تحقق آن دشوار خواهد بود (Habibi, 2014).

حق به شهر، حکمرانی شهری و شفافیت در فرآیندهای تصمیم‌گیری

رفع تبعیض و تأمین نیازهای اساسی برای همه شهروندان مورد تأکید قرار گرفته است، اما این اصول در قالب سیاست‌های شهری مشخص برای اقشار آسیب‌پذیر به صورت جامع اجرا نشده است (Hashemi, 2011). برای مثال در حوزه حمل‌ونقل و مناسب‌سازی فضاهای شهری برای افراد دارای معلولیت و سالمندان مقرراتی وضع شده است، اما ضعف ضمانت اجرا، محدودیت منابع مالی و نبود نظام نظارتی مؤثر موجب شده است که بسیاری از این مقررات به صورت ناقص اجرا شوند (Hadian, 2018). از منظر حق به شهر، یکی از مهم‌ترین وظایف نظام حقوق شهری تبدیل نیازهای اساسی اقشار آسیب‌پذیر به حقوق الزام‌آور است. به بیان دیگر، عدم دسترسی این گروه‌ها به مسکن مناسب، خدمات بهداشتی، آموزش، حمل‌ونقل و فضاهای عمومی امن باید به عنوان نقض حقوق شهروندی تلقی شود، نه صرفاً یک مشکل اجتماعی. چنین رویکردی مستلزم آن است که در سیاست‌گذاری شهری اصل اولویت‌بخشی به گروه‌های آسیب‌پذیر به عنوان یکی از اصول راهبردی در تخصیص منابع و طراحی برنامه‌های شهری پذیرفته شود (Fainstein, 2010; Young, 1990). در این چارچوب، حاکمیت قانون زمانی می‌تواند ضامن واقعی حق به شهر برای اقشار آسیب‌پذیر باشد که ابزارهای مشخصی برای مطالبه این حقوق، از جمله امکان طرح دعوا، سازوکارهای شکایت اداری، حمایت قضایی از حقوق اجتماعی و ایجاد نهادهای مستقل نظارت بر عدالت شهری پیش‌بینی شده باشد (Tamanaha, 2004).

حق به شهر و سیاست‌های مناسب‌سازی و دسترس‌پذیری در محیط شهری

یکی از نمودهای عینی و قابل سنجش حق به شهر، میزان مناسب‌سازی و دسترس‌پذیری محیط شهری برای همه گروه‌های جمعیتی است. مناسب‌سازی محیط شهری به معنای ایجاد شرایطی است که افراد بدون توجه به محدودیت‌های جسمی، سنی و

علیه تصمیمات مغایر با منافع عمومی به صورت مؤثر اجرا شود (Ghasemzadeh, 2019; Tamanaha, 2004). در نبود چنین سازوکارهایی، تصمیمات شهری می‌تواند به شکل‌گیری فضاهایی منجر شود که بیش از آنکه در خدمت منافع عمومی و تأمین نیازهای اقشار آسیب‌پذیر باشد، در جهت منافع اقتصادی گروه‌های خاص حرکت کند (Harvey, 2008). بنابراین تحقق حق به شهر در بعد حکمرانی شهری مستلزم اصلاحات حقوقی در جهت تقویت شفافیت، دسترسی به اطلاعات، مشارکت‌پذیری و پاسخگویی نهادهای شهری است. این اصلاحات می‌تواند شامل تدوین مقررات روشن برای شفافیت مالی شهرداری‌ها، الزام به انتشار عمومی طرح‌های توسعه شهری و ایجاد سازوکارهای مشورتی با حضور سازمان‌های مردم‌نهاد و نمایندگان اقشار آسیب‌پذیر در فرآیند سیاست‌گذاری شهری باشد (Fainstein, 2010; Porter, 2010).

اقشار آسیب‌پذیر، حق به شهر و دسترسی به خدمات عمومی اقشار آسیب‌پذیر شهری شامل گروه‌هایی همچون ساکنان محلات حاشیه‌ای، افراد دارای معلولیت، سالمندان، زنان سرپرست خانوار، کودکان کار و افراد بی‌خانمان هستند که به دلایل ساختاری، اقتصادی و اجتماعی در معرض بیشترین سطح محرومیت از حقوق شهری قرار دارند. در چارچوب مفهوم حق به شهر، این گروه‌ها نه صرفاً به عنوان افراد نیازمند حمایت، بلکه به عنوان صاحبان حق در دسترسی به خدمات، فضاها و فرصت‌های شهری شناخته می‌شوند (Lefebvre et al., 1996; Mitchell, 2003). با این حال در بسیاری از شهرهای ایران الگوی توزیع خدمات عمومی مانند حمل‌ونقل، آموزش، بهداشت، فضای سبز و امکانات فرهنگی به گونه‌ای است که فشار محرومیت بیش از همه بر دوش همین گروه‌ها قرار می‌گیرد (Fakouhi, 2015). بررسی اسناد بالادستی و قوانین موجود نشان می‌دهد که اگرچه در متون حقوقی، به ویژه قانون اساسی و برخی قوانین عادی، حمایت از محرومان،

حق به شهر و عدالت فضایی در ساختار حقوق شهری ایران

بحث حق به شهر به طور بنیادین با مفهوم عدالت فضایی پیوند خورده است؛ زیرا یکی از مهم‌ترین ابعاد این حق، نحوه توزیع منابع، خدمات و فرصت‌های شهری در سطح قلمرو شهری است. عدالت فضایی در ساده‌ترین تعریف خود به معنای توزیع منصفانه امکانات و ظرفیت‌های شهری میان مناطق و گروه‌های اجتماعی مختلف است، به گونه‌ای که محل سکونت، طبقه اجتماعی و وضعیت اقتصادی افراد به عامل تعیین‌کننده در بهره‌مندی یا محرومیت از حقوق اساسی شهری تبدیل نشود (Fakouhi, 2008; Harvey, 2015). در نظام حقوقی ایران، اگرچه مفهوم عدالت به صورت کلی در اصول مختلف قانون اساسی از جمله اصول سوم، نوزدهم، بیستم و بیست‌ویکم مورد تأکید قرار گرفته است، اما این تأکید بیش از آنکه به صورت نظام‌مند در حوزه برنامه‌ریزی فضایی و تنظیم روابط کالبدی شهرها انعکاس یابد، در سطح قواعد کلی باقی مانده است (Madani, 2017). تحلیل قوانین و مقررات شهری ایران نشان می‌دهد که فلسفه شکل‌گیری بسیاری از این مقررات، بیشتر معطوف به اداره خدماتی و فنی شهرها بوده است تا تضمین عدالت فضایی و حقوق شهروندی. برای نمونه، قانون شهرداری‌ها و آیین‌نامه‌های مربوط به طرح‌های توسعه شهری، به ویژه در دهه‌های گذشته، بیشتر بر توسعه کالبدی، عمران و نوسازی تأکید داشته‌اند و کمتر به بحث توزیع عادلانه فضاها و خدمات شهری توجه کرده‌اند (Ghasemzadeh, 2019). این در حالی است که رویکردهای نوین برنامه‌ریزی شهری در سطح بین‌المللی نشان می‌دهد که ادغام اصول عدالت فضایی در اسناد توسعه شهری می‌تواند به کاهش شکاف‌های فضایی و اجتماعی کمک کند و زمینه تحقق عملی حق به شهر را فراهم سازد (Fainstein, 2010). از منظر حقوقی می‌توان گفت که فقدان تصریح روشن به مفهوم عدالت فضایی در قوانین شهری ایران مانع از آن نیست که دادگاه‌ها، نهادهای نظارتی و حتی

اجتماعی بتوانند به طور برابر از فضاهای عمومی، ساختمان‌ها، خیابان‌ها، سامانه‌های حمل‌ونقل عمومی و خدمات شهری استفاده کنند (Imrie & Hall, 2001). این مفهوم به ویژه برای افراد دارای معلولیت، سالمندان و کودکان اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا در صورت نبود طراحی مناسب شهری، این گروه‌ها به سرعت از بسیاری از فضاهای عمومی کنار گذاشته می‌شوند و عملاً امکان حضور فعال در شهر را از دست می‌دهند (Fakouhi, 2015).

در ایران اگرچه در سال‌های اخیر اقداماتی در زمینه مناسب‌سازی معابر، ایستگاه‌های مترو و برخی ساختمان‌های عمومی صورت گرفته است، اما این اقدامات هنوز در حد طرح‌های پراکنده باقی مانده و به یک استاندارد فراگیر و الزام‌آور در نظام شهرسازی تبدیل نشده است (Hadian, 2018). اسناد بالادستی و مقررات مرتبط با شهرسازی، از جمله برخی آیین‌نامه‌های طراحی شهری و مقررات ملی ساختمان، اشاراتی به ضرورت دسترس‌پذیری برای افراد دارای معلولیت دارند، اما نبود نظام نظارتی دقیق، ضعف ضمانت اجرا و اولویت یافتن ملاحظات اقتصادی بر اصول عدالت فضایی، مانع از تحقق کامل این اهداف شده است (Ghasemzadeh, 2019). از منظر حق به شهر، فقدان مناسب‌سازی نه تنها یک مسئله فنی یا مهندسی، بلکه مصداقی از تبعیض ساختاری در استفاده از فضاهای شهری محسوب می‌شود. حاکمیت قانون اقتضا می‌کند که استانداردهای مناسب‌سازی به صورت صریح در قوانین شهری گنجانده شود، صدور پروانه‌های ساختمانی و پایان کار ساختمان‌ها منوط به رعایت این استانداردها باشد و در صورت تخلف، برخوردهای حقوقی و اداری مؤثر صورت گیرد (Imrie & Hall, 2001). افزون بر این، مشارکت فعال انجمن‌های افراد دارای معلولیت و سازمان‌های مردم‌نهاد در فرآیند تدوین مقررات و نظارت بر اجرای آن‌ها می‌تواند به کارآمدی سیاست‌های مناسب‌سازی و در نهایت تحقق حق به شهر برای تمامی شهروندان کمک کند (Porter, 2010).

شوراهای شهر نتوانند از اصول کلی قانون اساسی برای حمایت از اقلیت محروم در برابر تصمیمات ناعادلانه استفاده کنند. با این حال، نبود معیارهای شفاف و شاخص‌های حقوقی برای سنجش عدالت فضایی، کارکرد این اصول را در عمل محدود کرده است (Porter, 2010). بنابراین یکی از چالش‌های مهم نظام حقوق شهری ایران در ارتباط با حق به شهر، تبدیل اصول کلی عدالت اجتماعی به قواعد قابل اجرا و قابل سنجش در عرصه برنامه‌ریزی فضایی و توزیع خدمات شهری است؛ امری که بدون اصلاح مقررات شهری و تدوین منشور حقوق شهری مبتنی بر عدالت فضایی، تحقق آن دشوار خواهد بود (Habibi, 2014).

حق به شهر، حکمرانی شهری و شفافیت در فرآیندهای تصمیم‌گیری

یکی از ابعاد کمتر مورد توجه در تحقق حق به شهر، کیفیت حکمرانی شهری و میزان شفافیت و پاسخگویی نهادهای مدیریت شهری است. حق به شهر صرفاً به معنای دسترسی شهروندان به خیابان‌ها و فضاهای عمومی نیست، بلکه متضمن حق مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت شهر و نحوه تخصیص منابع عمومی نیز هست. از این منظر، حکمرانی شهری مفهومی فراتر از مدیریت اداری شهر است و به شبکه‌ای از تعاملات میان شهرداری، شوراهای، دستگاه‌های دولتی، بخش خصوصی و جامعه مدنی اشاره دارد که در چارچوب حاکمیت قانون عمل می‌کند (Barkpour, 2013; Porter, 2010). در نظام حقوقی ایران، شوراهای اسلامی شهر و روستا به عنوان نهادهای منتخب مردم، ظرفیت مهمی برای تحقق این بعد از حق به شهر فراهم کرده‌اند. قانون اساسی در اصول هفتم و یکصد تا یکصد و ششم بر جایگاه شوراهای در اداره امور محلی تأکید می‌کند و قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای نیز اختیاراتی در حوزه نظارت بر عملکرد شهرداری، تصویب بودجه و برنامه‌های شهری برای این نهادها پیش‌بینی کرده است (Madani, 2017). با این وجود،

تجربه عملی در بسیاری از شهرهای ایران نشان می‌دهد که فرآیندهای تصمیم‌گیری شهری همچنان با چالش‌هایی مانند ضعف شفافیت، نفوذ منافع خاص، کافی نبودن دسترسی شهروندان به اطلاعات و محدود بودن سازوکارهای مشارکت عمومی مواجه است (Kazemi, 2016). از منظر حق به شهر، نبود شفافیت در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با کاربری اراضی، پروژه‌های بزرگ شهری، نحوه هزینه‌کرد منابع مالی شهر و تعیین اولویت‌های توسعه‌ای، به معنای نادیده گرفتن حق شهروندان برای مشارکت آگاهانه در اداره شهر است. حاکمیت قانون در این حوزه زمانی معنا پیدا می‌کند که قواعد مربوط به دسترسی آزاد به اطلاعات شهری، برگزاری جلسات علنی شوراهای، انتشار عمومی بودجه‌ها و صورت‌حساب‌های شهرداری و امکان اعتراض و طرح شکایت علیه تصمیمات مغایر با منافع عمومی به صورت مؤثر اجرا شود (Ghasemzadeh, 2019; Tamanaha, 2004). در نبود چنین سازوکارهایی، تصمیمات شهری می‌تواند به شکل‌گیری فضاهایی منجر شود که بیش از آنکه در خدمت منافع عمومی و تأمین نیازهای اقلیت آسیب‌پذیر باشد، در جهت منافع اقتصادی گروه‌های خاص حرکت کند (Harvey, 2008). بنابراین تحقق حق به شهر در بعد حکمرانی شهری مستلزم اصلاحات حقوقی در جهت تقویت شفافیت، دسترسی به اطلاعات، مشارکت‌پذیری و پاسخگویی نهادهای شهری است. این اصلاحات می‌تواند شامل تدوین مقررات روشن برای شفافیت مالی شهرداری‌ها، الزام به انتشار عمومی طرح‌های توسعه شهری و ایجاد سازوکارهای مشورتی با حضور سازمان‌های مردم‌نهاد و نمایندگان اقلیت آسیب‌پذیر در فرآیند سیاست‌گذاری شهری باشد (Fainstein, 2010; Porter, 2010).

اقلیت آسیب‌پذیر، حق به شهر و دسترسی به خدمات عمومی اقلیت آسیب‌پذیر شهری شامل گروه‌هایی همچون ساکنان محلات حاشیه‌ای، افراد دارای معلولیت، سالمندان، زنان سرپرست خانوار،

کودکان کار و افراد بی‌خانمان هستند که به دلایل ساختاری، اقتصادی و اجتماعی در معرض بیشترین سطح محرومیت از حقوق شهری قرار دارند. در چارچوب مفهوم حق به شهر، این گروه‌ها نه صرفاً به عنوان افراد نیازمند حمایت، بلکه به عنوان صاحبان حق در دسترسی به خدمات، فضاها و فرصت‌های شهری شناخته می‌شوند (Lefebvre et al., 1996; Mitchell, 2003). با

این حال در بسیاری از شهرهای ایران الگوی توزیع خدمات عمومی مانند حمل‌ونقل، آموزش، بهداشت، فضای سبز و امکانات فرهنگی به گونه‌ای است که فشار محرومیت بیش از همه بر دوش همین گروه‌ها قرار می‌گیرد (Fakouhi, 2015). بررسی اسناد بالادستی و قوانین موجود نشان می‌دهد که اگرچه در متون حقوقی، به ویژه قانون اساسی و برخی قوانین عادی، حمایت از محرومان، رفع تبعیض و تأمین نیازهای اساسی برای همه شهروندان مورد تأکید قرار گرفته است، اما این اصول در قالب سیاست‌های شهری مشخص برای اقشار آسیب‌پذیر به صورت جامع اجرا نشده است (Hashemi, 2011). برای مثال در حوزه حمل‌ونقل و مناسب‌سازی فضاهای شهری برای افراد دارای معلولیت و سالمندان مقرراتی وضع شده است، اما ضعف ضمانت اجرا، محدودیت منابع مالی و نبود نظام نظارتی مؤثر موجب شده است که بسیاری از این مقررات به صورت ناقص اجرا شوند (Hadian, 2018). از منظر حق به شهر، یکی از مهم‌ترین وظایف نظام حقوق شهری تبدیل نیازهای اساسی اقشار آسیب‌پذیر به حقوق الزام‌آور است. به بیان دیگر، عدم دسترسی این گروه‌ها به مسکن مناسب، خدمات بهداشتی، آموزش، حمل‌ونقل و فضاهای عمومی امن باید به عنوان نقض حقوق شهروندی تلقی شود، نه صرفاً یک مشکل اجتماعی. چنین رویکردی مستلزم آن است که در سیاست‌گذاری شهری اصل اولویت‌بخشی به گروه‌های آسیب‌پذیر به عنوان یکی از اصول راهبردی در تخصیص منابع و طراحی برنامه‌های شهری پذیرفته شود (Fainstein, 2010).

حق به شهر و سیاست‌های مناسب‌سازی و دسترس‌پذیری در محیط شهری

یکی از نمودهای عینی و قابل‌سنجش حق به شهر، میزان مناسب‌سازی و دسترس‌پذیری محیط شهری برای همه گروه‌های جمعیتی است. مناسب‌سازی محیط شهری به معنای ایجاد شرایطی است که افراد بدون توجه به محدودیت‌های جسمی، سنی و اجتماعی بتوانند به طور برابر از فضاهای عمومی، ساختمان‌ها، خیابان‌ها، سامانه‌های حمل‌ونقل عمومی و خدمات شهری استفاده کنند (Imrie & Hall, 2001). این مفهوم به ویژه برای افراد دارای معلولیت، سالمندان و کودکان فراوانی دارد؛ زیرا در صورت نبود طراحی مناسب شهری، این گروه‌ها به سرعت از بسیاری از فضاهای عمومی کنار گذاشته می‌شوند و عملاً امکان حضور فعال در شهر را از دست می‌دهند (Fakouhi, 2015).

در ایران اگرچه در سال‌های اخیر اقداماتی در زمینه مناسب‌سازی معابر، ایستگاه‌های مترو و برخی ساختمان‌های عمومی صورت گرفته است، اما این اقدامات هنوز در حد طرح‌های پراکنده باقی مانده و به یک استاندارد فراگیر و الزام‌آور در نظام شهرسازی تبدیل نشده است (Hadian, 2018). اسناد بالادستی و مقررات مرتبط با شهرسازی، از جمله برخی آیین‌نامه‌های طراحی شهری و مقررات ملی ساختمان، اشاراتی به ضرورت دسترس‌پذیری برای افراد دارای معلولیت دارند، اما نبود نظام نظارتی دقیق، ضعف ضمانت اجرا و اولویت یافتن ملاحظات اقتصادی بر اصول عدالت فضایی، مانع از تحقق کامل این اهداف شده است

استفاده قرار نگرفته است، اما بسیاری از اصول قانون اساسی و قوانین عادی ظرفیت‌هایی برای تحقق این مفهوم فراهم کرده‌اند. اصول مربوط به عدالت اجتماعی، برابری شهروندان در برابر قانون و حق برخورداری از مسکن مناسب از جمله مبانی حقوقی مهمی هستند که می‌توانند در راستای تحقق حق به شهر مورد استفاده قرار گیرند.

با وجود این ظرفیت‌های قانونی، بررسی وضعیت مدیریت شهری در ایران نشان می‌دهد که تحقق عملی این حقوق با چالش‌های متعددی مواجه است. نابرابری فضایی در توزیع خدمات شهری، ضعف در اجرای قوانین، محدود بودن مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های شهری و کمبود زیرساخت‌های مناسب برای اقشار آسیب‌پذیر از جمله مهم‌ترین موانعی هستند که تحقق حق به شهر را با مشکل مواجه کرده‌اند.

در پاسخ به پرسش نخست پژوهش می‌توان گفت که حق به شهر مفهومی چندبعدی در ادبیات حقوقی و مطالعات شهری است که بر دسترسی برابر شهروندان به منابع شهری، مشارکت در مدیریت شهر و تحقق عدالت فضایی تأکید دارد. این مفهوم چارچوبی تحلیلی برای بررسی نحوه توزیع منابع و فرصت‌ها در شهرها فراهم می‌کند و می‌تواند به عنوان ابزاری برای ارزیابی سیاست‌های شهری مورد استفاده قرار گیرد. در پاسخ به پرسش دوم نیز مشخص شد که اصل حاکمیت قانون یکی از مهم‌ترین عوامل در تضمین حقوق شهروندی در محیط‌های شهری است. هنگامی که نهادهای مدیریت شهری در چارچوب قوانین شفاف و پاسخگو عمل کنند، امکان نقض حقوق شهروندان کاهش می‌یابد و زمینه تحقق عدالت شهری فراهم می‌شود. حاکمیت قانون همچنین می‌تواند از طریق ایجاد سازوکارهای نظارتی و قضایی مؤثر از بروز تبعیض‌ها و نابرابری‌های شهری جلوگیری کند. در پاسخ به پرسش سوم نیز می‌توان بیان کرد که نظام حقوق شهری ایران اگرچه دارای ظرفیت‌های قانونی قابل توجهی برای حمایت از حقوق شهروندان

(Ghasemzadeh, 2019). از منظر حق به شهر، فقدان مناسب‌سازی نه تنها یک مسئله فنی یا مهندسی، بلکه مصداقی از تبعیض ساختاری در استفاده از فضاهای شهری محسوب می‌شود. حاکمیت قانون اقتضا می‌کند که استانداردهای مناسب‌سازی به صورت صریح در قوانین شهری گنجانده شود، صدور پروانه‌های ساختمانی و پایان کار ساختمان‌ها منوط به رعایت این استانداردها باشد و در صورت تخلف، برخورد‌های حقوقی و اداری مؤثر صورت گیرد (Imrie & Hall, 2001). افزون بر این، مشارکت فعال انجمن‌های افراد دارای معلولیت و سازمان‌های مردم‌نهاد در فرآیند تدوین مقررات و نظارت بر اجرای آن‌ها می‌تواند به کارآمدی سیاست‌های مناسب‌سازی و در نهایت تحقق حق به شهر برای تمامی شهروندان کمک کند (Porter, 2010).

نتیجه‌گیری

شهر در جهان معاصر به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترهای تحقق حقوق شهروندی شناخته می‌شود و کیفیت مدیریت شهری می‌تواند تأثیر مستقیمی بر میزان بهره‌مندی شهروندان از حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی داشته باشد. در این میان، مفهوم حق به شهر به عنوان چارچوبی نظری و تحلیلی تلاش می‌کند تا نشان دهد که شهر باید به عنوان فضایی برای زندگی برابر، مشارکت دموکراتیک و دسترسی عادلانه به منابع عمومی در نظر گرفته شود. بررسی مبانی نظری و حقوقی این مفهوم نشان داد که حق به شهر صرفاً به معنای دسترسی فیزیکی به فضاهای شهری نیست، بلکه مجموعه‌ای از حقوق اجتماعی و جمعی را در بر می‌گیرد که از طریق آن شهروندان می‌توانند در شکل‌دهی به فضای شهری و بهره‌مندی از امکانات آن نقش داشته باشند. این حق در واقع بیانگر مطالبه‌ای برای تحقق عدالت فضایی، مشارکت اجتماعی و توزیع عادلانه منابع شهری است.

تحلیل جایگاه این مفهوم در نظام حقوق شهری ایران نشان داد که اگرچه اصطلاح حق به شهر به طور مستقیم در قوانین کشور مورد

پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آینده

۱. بررسی تطبیقی مفهوم حق به شهر در نظام حقوقی ایران و سایر کشورها به منظور شناسایی الگوهای موفق تحقق عدالت شهری.
۲. مطالعه نقش نهادهای محلی و شوراهای شهر در تقویت مشارکت شهروندان در مدیریت شهری.
۳. تحلیل تأثیر سیاست‌های مناسب‌سازی شهری بر کیفیت زندگی افراد دارای معلولیت در شهرهای ایران.
۴. بررسی رابطه میان عدالت فضایی و توزیع خدمات شهری در کلان‌شهرهای ایران.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Urbanization in recent decades has transformed the city from a merely physical settlement into the central arena of social life, economic exchange, political participation, and access to public services. As cities have expanded in scale and complexity, the legal dimensions of urban life have become increasingly significant, especially in relation to equality, access, inclusion, and public accountability. Within this context, the concept of the "right to the city" has emerged as one of the most important normative and analytical concepts in urban studies and public law. This concept does not simply refer to an individual claim to use urban space; rather, it expresses a collective entitlement of inhabitants to enjoy, shape, participate in, and benefit from the material and institutional life of the city. The right to the city therefore encompasses equal access to urban resources, fair enjoyment of public services, meaningful participation in urban governance, and the possibility of living in a safe, accessible, and socially just urban environment (Harvey, 2008; Lefebvre et al., 1996; Mitchell, 2003). In

است، اما تحقق عملی حق به شهر برای اقشار آسیب‌پذیر هنوز با چالش‌هایی مواجه است. برای رفع این چالش‌ها لازم است اصلاحات ساختاری در نظام مدیریت شهری صورت گیرد و سیاست‌های شهری با تمرکز بیشتری بر عدالت اجتماعی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر طراحی شوند. در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که تحقق حق به شهر در ایران نیازمند تقویت چارچوب‌های حقوقی مدیریت شهری، افزایش شفافیت و پاسخگویی نهادهای شهری، توسعه مشارکت شهروندان در فرایندهای تصمیم‌گیری و توجه بیشتر به نیازهای اقشار آسیب‌پذیر است. تنها از طریق چنین رویکردی می‌توان شرایطی فراهم کرد که شهر به فضایی برای تحقق واقعی حقوق شهروندان و زندگی عادلانه برای همه افراد جامعه تبدیل شود.

this perspective, the city is not only an administrative territory or built environment but also a legal and social space in which citizenship rights are realized or denied. The right to the city is closely linked to urban justice, spatial justice, and substantive citizenship because exclusion from transport, housing, public space, information, or urban decision-making produces patterns of marginalization that are legal as well as social in character (Fainstein, 2010; Santos, 2002; Young, 1990). For this reason, the realization of the right to the city depends not only on planning and service delivery but also on the existence of a coherent legal order capable of regulating urban power, limiting arbitrariness, and guaranteeing equal respect for the rights of all city residents. From this standpoint, the principle of the rule of law becomes central to any serious discussion of urban citizenship, especially where vulnerable populations are concerned (Khosravi, 2016; Rahimi, 2015; Tamanaha, 2004).

The relevance of this issue becomes even clearer when one considers the condition of

vulnerable groups in urban environments. In many cities, access to housing, transportation, infrastructure, public services, open space, and administrative participation is not equally distributed. Economic inequality, disability, age, gendered care burdens, marginal residence, and social exclusion often combine to place specific groups at a structural disadvantage in the urban order. These groups include persons with disabilities, older adults, women heads of household, children, low-income households, and residents of deprived or informal urban settlements. Their limited access to the city is not merely an accidental planning failure; it often reflects a deeper problem in the legal and institutional regulation of urban life (Hadian, 2018; Shafiei, 2017; Zare & Ahmadi, 2019). In the Iranian context, this issue is particularly significant because the legal system formally recognizes principles such as equality before the law, social justice, the duty of the state to remove unjust discrimination, and the protection of human dignity, yet urban realities still reveal substantial inequalities in the distribution of urban opportunities and burdens (Hashemi, 2011; Hosseini, 2018; Madani, 2017). Although the expression “right to the city” does not explicitly appear in Iranian legal texts, many of its constituent elements can be inferred from constitutional guarantees and from ordinary laws concerning municipalities, councils, public administration, access to services, and social support. Nevertheless, the existence of dispersed norms is not equivalent to the effective realization of urban rights. The major legal problem lies in the gap between normative principles and institutional implementation. Fragmented regulation, weak enforcement, inadequate oversight, limited public participation, and insufficient attention to the needs of vulnerable groups have made it difficult for the legal system to translate formal commitments into substantive urban justice (Ghasemzadeh, 2019; Kazemi, 2016; Nejati,

2020). Accordingly, the central problem of this study is to determine to what extent Iran’s urban legal system, within the framework of the rule of law, has been able to secure the right to the city for vulnerable groups and what legal obstacles continue to prevent the effective realization of that right.

This study is applied in purpose and descriptive-analytical in nature. Its data were collected through a documentary and library-based method, drawing on books, scholarly articles, constitutional materials, legal rules, and regulatory texts relevant to urban rights, citizenship rights, urban governance, and the legal protection of vulnerable groups. The analytical framework of the study rests on three interconnected axes: the theory of the right to the city, the theory of urban justice, and the principle of the rule of law. From the first perspective, the city is understood as a socially produced space in which residents must have not only access but also participation in shaping urban life (Lefebvre et al., 1996). From the second, urban space is analyzed in terms of fairness in the distribution of benefits, burdens, opportunities, and public goods across social groups and territories (Barkpour, 2013; Fainstein, 2010). From the third, the rule of law is treated as the normative mechanism that binds public authorities to transparent, general, and enforceable legal standards and provides individuals with legal protection against arbitrary or discriminatory power (Tamanaha, 2004). The study uses legal analysis to examine how these concepts interact within the Iranian urban legal order. It evaluates constitutional provisions, statutory rules, administrative structures, and urban governance mechanisms in order to assess whether the existing legal framework is capable of supporting substantive urban citizenship. In doing so, the research interprets the right to the city not as a purely theoretical slogan but as a composite legal

claim involving access to urban resources, participation in decision-making, spatial equality, urban transparency, and the protection of vulnerable persons. The method is therefore qualitative and interpretive, aiming to identify both the legal capacities embedded in Iranian law and the structural deficiencies that undermine their realization (Hekmatnia, 2012; Khosravi, 2016; Nejati, 2020).

The findings of the study indicate, first, that the Iranian legal system contains meaningful normative foundations for the realization of the right to the city, even though the concept itself is not expressly codified. Constitutional principles concerning equality, non-discrimination, social welfare, public participation, and access to basic needs provide a broad legal basis for recognizing urban rights in substantive terms (Hashemi, 2011; Hosseini, 2018; Madani, 2017). In addition, legislation governing municipalities and local councils creates institutional channels through which public services may be delivered and local participation may, at least in principle, be exercised (Habibi, 2014; Salari, 2014). However, the study also finds that these normative capacities are weakened by serious structural limitations. Urban law in Iran is marked by dispersion rather than coherence; relevant rules are distributed across constitutional principles, municipal laws, planning regulations, council statutes, construction rules, and administrative practices without a unified rights-based framework. As a result, there is no integrated legal architecture that clearly defines the substantive content of the right to the city, identifies state and municipal obligations in enforceable terms, or prioritizes vulnerable groups in urban policy implementation (Ghasemzadeh, 2019; Nejati, 2020). This deficiency is particularly visible in relation to spatial justice. Although social justice is recognized at the constitutional level, its

translation into binding standards for equitable service distribution, territorial balance, and inclusive urban planning remains weak. Many urban regulations have historically focused on technical management, physical development, and construction rather than on justice-oriented planning or the equal distribution of urban opportunities (Fainstein, 2010; Nourmohammadi, 2014; Zare & Ahmadi, 2019). Thus, the legal system contains the language of justice but has not yet fully institutionalized the operational criteria necessary to realize urban justice as an enforceable entitlement.

A second major finding is that the effectiveness of the right to the city in Iran depends heavily on the quality of urban governance and the actual operation of the rule of law. Where urban decisions are made without transparency, accountability, public information, or meaningful participation, the legal promise of citizenship rights becomes largely formal. The study shows that rule of law in urban management requires at least three interrelated elements: clear and coherent regulation, effective oversight and remedies, and real opportunities for participation by residents in planning and decision-making (Kazemi, 2016; Porter, 2010; Tamanaha, 2004). Yet in practice, several barriers undermine these elements. Urban decision-making often suffers from fragmented authority, limited citizen access to information, inadequate participation mechanisms, and the influence of particular economic interests on land use, budgeting, and development priorities. These weaknesses reduce the capacity of residents to contest unjust decisions and limit the accountability of municipal and related authorities (Ghasemzadeh, 2019; Rahimi, 2015). The problem is even more severe for vulnerable groups, who generally have fewer material and institutional resources with which to claim their rights. In this regard, the study identifies

insufficient accessibility and adaptation of urban space as one of the clearest examples of the gap between legal recognition and practical realization. Although legal and regulatory references to accessibility exist, the absence of strong enforcement, systematic oversight, and binding implementation standards has resulted in partial and inconsistent adaptation of streets, transport systems, public buildings, and urban services (Hadian, 2018; Imrie & Hall, 2001). Similar problems arise with respect to deprived neighborhoods, low-income residents, and peripheral communities that experience lower levels of public service provision and weaker access to urban opportunities (Fakouhi, 2015; Shafiei, 2017; Zare & Ahmadi, 2019). These patterns show that vulnerable groups are not simply under-supported but are often structurally excluded from full urban citizenship.

The study therefore concludes that the Iranian urban legal system possesses important normative resources for supporting the right to the city, but these resources remain under-realized because they have not been transformed into a coherent, enforceable, and justice-oriented urban rights regime. The main barriers are legal fragmentation, insufficient guarantees of implementation, weak transparency, restricted participation, inadequate oversight, and the absence of a consistent policy orientation toward vulnerable populations. A more effective realization of the right to the city requires strengthening the legal framework of urban management, embedding spatial justice within urban regulation, improving the enforceability of accessibility and inclusion standards, broadening public participation in urban decision-making, and ensuring that vulnerable groups are treated not merely as policy beneficiaries but as rights holders within the city. In this perspective, the city must be governed as a space of equal dignity,

shared belonging, and accountable public power. Only through such an approach can urban governance move beyond formal legality and create the conditions for genuine citizenship, effective protection of vulnerable groups, and a more just urban order for all residents.

References

- Barkpour, N. (2013). *Urban Planning and Social Justice*. Nashr-e Elm.
- Fainstein, S. S. (2010). *The Just City*. Cornell University Press.
- Fakouhi, N. (2015). *Urban Anthropology*. Nashr-e Ney.
- Ghasemzadeh, M. (2019). *Urban Rights and City Management*. SAMT.
- Habibi, M. (2014). *From County to City*. University of Tehran Press.
- Hadian, M. (2018). Adaptation of Urban Spaces for Persons with Disabilities in Iran: Challenges and Solutions. *Social Welfare Quarterly*, 18(3), 89-115.
- Harvey, D. (2008). The Right to the City. *New Left Review*, 53, 23-40.
- Hashemi, S. M. (2011). *Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran (Vol. 1)*. Mizan.
- Hekmatnia, H. (2012). The Right to the City and Its Requirements in Urban Management. *Urban Research Quarterly*, 3(1), 11-36.
- Hosseini, S. M. (2018). Analysis of Citizenship Rights in the Constitutional Legal System of Iran. *Journal of Public Law*, 19(2), 45-72.
- Imrie, R., & Hall, P. (2001). *Inclusive Design: Designing and Developing Accessible Environments*. Spon Press.
- Kazemi, A. (2016). Transparency in Urban Management and Citizens' Right to Access Information. *Journal of Citizenship Rights*, 5(1), 79-102.
- Khosravi, A. (2016). Rule of Law and Sustainable Urban Development. *Law and Development Quarterly*, 8(2), 21-48.
- Lefebvre, H., Kofman, E., & Lebas, E. (1996). *Writings on Cities*. Blackwell.
- Madani, J. (2017). *Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran*. Paydar.
- Mitchell, D. (2003). *The Right to the City: Social Justice and the Fight for Public Space*. Guilford Press.
- Nejati, S. (2020). Analysis of the Position of the Right to the City in the Legal System of Iran. *Journal of Public Law*, 21(3), 99-132.
- Nourmohammadi, H. (2014). *Spatial Justice and Urban Planning in Iran*. Municipalities and Rural Affairs Organization.

- Porter, L. (2010). *Unlearning the Colonial Cultures of Planning*. Ashgate.
- Rahimi, F. (2015). Citizenship Rights and Urban Management in Iran: A Critical Review. *Urban Management Quarterly*, 12(4), 63-92.
- Salari, M. (2014). Islamic City Councils and the Realization of Citizen Participation in Urban Management. *Council Research Quarterly*, 4(2), 7-34.
- Santos, B. d. S. (2002). *Toward a New Legal Common Sense*. Butterworths.
- Shafiei, S. (2017). Urban Vulnerable Groups and Challenges of Access to Public Services in Iran. *Social Studies Quarterly*, 23(1), 157-186.
- Tamanaha, B. Z. (2004). *On the Rule of Law: History, Politics, Theory*. Cambridge University Press.
- Young, I. M. (1990). *Justice and the Politics of Difference*. Princeton University Press.
- Zare, M. H., & Ahmadi, L. (2019). Analysis of Spatial Inequality in the Distribution of Urban Services in Tehran Metropolis. *Geography and Development Journal*, 17(55), 123-148.